صبا
روزنامه فرهنگ و هنر

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری وصف صبا
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی
دبیر تحریریه: امیر افشار فتوحی

www.rooznamehsaba.com
rooznamehsaba

تهران - خیابان آیت‌الله مدنی - کوچه خجسته منش - پلاک ۵
تلفن: ۶-۷۷۵۸۲۴۲۲ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر امروز

باز نشر گفت‌وگوی روزنامه صبا با مرحوم محمدعلی بهمنی

من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می کنم

در آخرین دقایق جمعه پزشکان تلاش کردند تا با احیای قلبی وضعیت استاد محمدعلی بهمنی را به پایداری برسانند اما پس از دو بار احیای قلبی این مهم میسر نشد و استاد حوالی ساعت ۲۳ روز جمعه نهم شهریور ماه جاودانه شد. اما او همچنان در قلب عاشقان شعر و ادب زنده است همانگونه که خود گفته بود «من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می کنم». در پی آسمانی شدن استاد محمدعلی بهمنی اقدام به باز نشر گفت‌وگوی صبا با این شاعر و غزلسرا می کنیم که در خصوص چرایی حفظ الگوهای کلاسیک در شعر معاصر با او داشته‌ایم. روحش شاد

با توجه به اینکه شعر کلاسیک به دلیل اینکه تعیناتی هرچند اندک در زمینه فرم خود دارد، آیا به آستانه تکمیل ظرفیت نرسیده است؟

اول باید بگویم فرم اولیه شعر در کشور ما غزل نبوده است که تغییرات بعدی آن بی‌حرمتی به ریشه، اساس یا سنت‌های شعری باشد. شعر منثور، شعر اولیه ایران بوده است و نه موزون و اساسا بر عکس باور عموم شعر موزون به ما تحمیل شد. قبل از اعراب ما شعر موزون اصلا نداشتیم! شعر این روزهای ما (منثور) اتفاقا بازگشت به اصالت خودمان است. شکلهای مختلف شعر (غزل، سپید و غیره) زبانهای متفاوتی دارند و این درست است. ما در هر فرمی می‌توانیم زبان خاص خود را یاد بگیریم و آن را پرورش و توسعه دهیم. یعنی نه تنها شکل به شعر لطمه نمی‌زند بلکه اتفاقا بازه خالقیت را وسیعتر هم می کند. من با نامگذاری‌هایی همچون غزل پست مدرن مخالفم چون می‌توانیم نام ایرانی‌تری برای آن بگذاریم ولی به هرحال همین غزل پست مدرن هم آسیب‌رسان نبود و اتفاقا خالقیت در برخی نمونه‌های آن مشهود بود. باید بپذیریم که این زمان است که همه چیز را ثبت و مشخص می کند. زمانه ما نیاز دارد که حتی در شکل غزل هم دست به نوآوری بزند و تغییری در آن ایجاد کند. کسی نمی‌تواند بگوید تغییری که در زمان حال در دست انجام است، آسیب زننده یا حتی برعکس است به این دلیل که هنر در زمانه خود قابل سنجش نیست. اگر ما مدعی آنیم که غزل پست مدرن آسیب‌زننده است، به نظرم داریم اشتباه می کنیم و به راه خطا می‌رویم. کسانی که با غزل آشنا نیستند فکر می کنند محدود است. شعر آنی نیست که شاعر می گوید بلکه شعر پس از قرنها تازه متبلور و ظرفیت‌های پنهان آن به مرور آشکار می‌شود. مخاطبی که شعر خوبی می‌شنود، الزاما شاید از آن خوشش نیاید و این طبیعی است. ما در وضعیتی قرار داریم که نمی‌توانیم سنجش و به این ترتیب نباید این قضیه را ملتهب‌تر کنیم.

چطور می‌توان مطمئن بود که سعدی الزاما بهترین شاعر در دوره خودش بوده است؟!

اول اینکه شاعران در زمانه خودشان هیچکدام شناخته نشدند. ببینید هم دوره‌های سعدی آثارشان وجود دارد و می‌شود سنجید؟ وقتی که تاریخ اینان را به ثبت رسانده یعنی خود شعر را به ثبت رسانده است. ذات هنر در عصر خودش قابل شناسایی نیست نه اینکه مردم نمی‌توانند بشناسند. ما باید این قضیه را بپذیریم. درخصوص دوره‌های گذشته با مقایسه آثار می‌شود به مقایسه درست رسید.

در چندسال اخیر جریاناتی مدعی ابداعاتی در شعر کلاسیک شدند که برخی غزل پست مدرن را عنوان کردند، برخی دیگر غزل فرم و نام‌های دیگری برای خود برگزیدند که وجه اشتراک همگی اینان در ادعاهایشان مبنی بر نوآوری بود؛ حال شما فکر می کنید که این جریانات توانستند به پختگی برسند یا اینکه خیلی زود رها شدند و تکوین نیافتند؟

خیر؛ رها نشدند چون غزل از همان لحظه‌ای که شناخت درونی از نیما به دست آورد، کشف درستی انجام داد؛ غزلسرایان به خود گفتند که غزل هم می‌تواند چنین پتانسیلی داشته باشد. فروغ فرخزاد یک غزل دارد که منطبق با موقعیت روز بوده است. یا همینطور منوچهر نیستانی نمونه کاشف این نکته است که می‌شود مثل یک شعر سپید، در غزل نوگرایی داشت. نیما گفت شعر من یا شعری که نامش را نیمایی می گذاریم، رودخانه‌ای است که هر کسی می‌تواند در گوشه‌ای از آن رفع تشنگی کند. من فکر می کنم شعر کلاسیک هم همینطور است.

چرا شعر کلاسیک ما هم‌پای تحولات اجتماعی حرکت نکرد و در یک قرن اخیر همواره عقب افتاد؟

من گفتم که شعر آزاد، بازگشت به اصالت خودمان است. شعر منثور یعنی نثری که شاعرانه است. هنر نمی‌تواند حدود داشته باشد. وقتی ما می گوییم قالب غزل، یعنی داریم به غزل اهانت می کنیم چون شعر قالب‌پذیر نیست. مدارس، خانواده و به طور کلی جامعه نتوانسته بپذیرد که به غزل «قالب» نگوید. ذات‌شناسی همراه ما نبوده و مشکل ما این است، چون اگر وجود داشت، مثال می گفتیم شکل غزل. اوضاع غزل اینطور که می گویید نیست؛ نمونه‌اش غزل‌های مریم جعفری آذرمانی که هم از نظر استحکام و چینش قوی است و هم اینکه انگار دارد از جامعه امروز شما با نگاهی کاشف‌تر صحبت می کند.

دولتها و نهادهای رسمی چه پتانسیلی را در شعر کلاسیک تشخیص داده‌اند که از آن حمایت می کنند؟ یا این طور بپرسیم که چه معضلی در شعر آزاد تشخیص داده شده است که به شکل سیستماتیک از آن حمایت نمی‌شود؟

بله؛ شعر کلاسیک پس از انقلاب جدی‌تر گرفته شد، آن هم به این دلیل که از دورانهای قدیم تنها ادبیاتی که به نسلهای بعد منتقل می‌شده، شعر موزون بوده است چون براساس موسیقی‌اش بخشش نیرو دارد و توده‌ها را به وجد می‌آورد. اوایل انقلاب شعر کلاسیک وسیله خوبی برای اهداف اینچنینی بوده است. از طرفی دیگر هم باید گفت آثار حماسی در قالب‌های موزون بهتر می‌نشینند.

شعارگونگی موسیقایی که شعر کالسیک دارد، به درد اهداف سیاسی می‌خورد و طبیعتا نهادهای رسمی هم ترجیح می‌دهند کارکرد را بیشتر درنظر بگیرند.

قبل از انقلاب، شعر سپید به عنوان ابزاری برای مبارزه تلقی می‌شد که از شاعران این طیف می‌توان از شاملو، کسرایی و غیره نام برد. اما چرا پس از انقلاب شعر سیاسی ما شعر کلاسیک شد؟!

این شاعران که می گویید در شرایطی بوده‌اند که شعار دادن جذب‌های داشته است. بعد از انقلاب جنگیدن با دشمن روبه‌رو و مقابلمان مسئله ما بوده و این نیاز به انرژی لحظه‌ای بیشتری داشته است. شعر کسرایی و امثالش چنین خصوصیتی ندارد و خیلی بیشتر ایدئولوژیک است. اگر شاعری پیش‌اندیشی کند که می‌خواهد راجع به چه چیزی شعر بگوید، شعر خوبی نمی گوید چون شعر یک اتفاق ناخودآگاه است. انرژی‌های روحی هم‌زمان بدین طریق بیشتر می‌شده است و به کار تهییج می‌آمده است.